

پاکستان و پانگرفتن دولت فراگیر در افغانستان

دکتر حسین خانی - استادیار دانشگاه پیام نور
محمدرضا شفق - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه پیام نور - کابل

چکیده

پاکستان در نیم سده که از استقلال آن می‌گذرد، زمینه‌ساز بحرانهای جدی در کشورهای منطقه شده و بویژه در کشور همسایه خود افغانستان با پرورش تروریسم و بنیادگرایی به بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی دامن زده است. از دید بیشتر کارشناسان، امنیت پاکستان وابسته به ناامنی و بی‌ثباتی و وجود یک دولت همسو با پاکستان در افغانستان است. در این نوشتار می‌کوشیم نقش پاکستان در پانگرفتن یک دولت فراگیر در افغانستان پس از طالبان را بررسی کنیم و به این پرسش پاسخ دهیم که «پاکستان چه نقشی در پانگرفتن یک دولت با ثبات و فراگیر در افغانستان داشته است».

دیباچه

«خط مرزی دیوران» را که مایه اختلاف تاریخی میان دو همسایه بوده به هیچ‌رو نمی‌پذیرد ولی پاکستان می‌کوشد این خط را با روشهای گوناگون به دولت افغانستان بقبولاند و رسمیت بخشد. پشتونستان نیز موضوع دیگری است که همچنان میان افغانستان و پاکستان مورد اختلاف است.

جدا از این دو مسئله، پاکستان خاک افغانستان را «عمق استراتژیک» خود می‌داند و برای ایجاد افغانستانی همسو با منافع استراتژیک خود می‌کوشد. در گذر زمان، تلاش برای بقا و حفظ منافع استراتژیک در منطقه تنشها و درگیریها میان این دو همسایه را افزایش داد و آنها را به سوی سیاستهای شرق و غرب کشاند: اتحاد جماهیر شوروی درصدد رسیدن به اقیانوس هند از راه پشتونستان برآمد که با ایستادگی

منافع ملی افغانستان زمانی تأمین خواهد شد که در آن کشور یک دولت فراگیر و با ثبات سیاسی بر سر کار آید، دولتی که بتواند خواستهای همه شهروندان را برآورد و آنان را در قدرت سهیم سازد. تاکنون دولتمداران افغانستان نتوانسته‌اند یک دولت فراگیر و با ثبات در افغانستان برپا کنند. عوامل گوناگونی در این زمینه نقش داشته است: از حاکمیت اندیشه برتری قومی گرفته تا مداخله کشورهای همسایه بویژه پاکستان که نمی‌خواهد در افغانستان یک دولت فراگیر ملی برپا شود. در این پژوهش تا اندازه‌ای روشن خواهد شد که چرا وجود یک دولت فراگیر و با ثبات در افغانستان به سود پاکستان نیست: چون افغانستان ادعای سرزمینی نسبت به پاکستان دارد. طرف افغانی

● تاکنون دولتمداران افغانستان نتوانسته‌اند یک دولت فراگیر و با ثبات در افغانستان برپا کنند. عوامل گوناگونی در این زمینه نقش داشته است: از حاکمیت اندیشه برتری قومی گرفته تا مداخله کشورهای همسایه بویژه پاکستان که نمی‌خواهد در افغانستان یک دولت فراگیر ملی برپا شود.

دوران پساطالبان است. همچنین، پشتیبانی از بازیگران غیر دولتی (افغانی و پاکستانی) و دیگر گروه‌های تروریستی بعنوان متغیر میانجی در نظر گرفته شده است. برای بررسی فرضیه، روش کیفی (توصیفی، تحلیلی و تاریخی) به کار رفته است. از نظر سازمان پژوهش نیز پس از این دیباچه مبانی نظری تحقیق و سپس تنشها و کنشها میان دولتهای افغانستان و پاکستان و سرانجام بحث مربوط به عمق استراتژیک پاکستان و در پی آن آزمون فرضیه و بهره سخن آورده شده است.

۱- مبانی نظری

واقع‌گرایی یکی از نظریه‌های اساسی و مهم در روابط بین‌الملل است. از آغاز سده بیستم، رئالیسم به صورت یک گفتمان مسلط در سیاست بین‌الملل درآمده است؛ به گونه‌ای که بر بسیاری از نظریه‌پردازان در روابط بین‌الملل اثر گذاشته است (قوام، ۱۳۸۸: ۳۶۶). مورگنتا یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان در این زمینه، مفهوم منافع ملی را معیاری همیشگی می‌داند که باید با آن سیاست خارجی دولتها را ارزیابی کرد. در مورد نظام بین‌الملل، مورگنتا بر سرشت آنارشیک آن و امکان همیشگی پیش آمدن جنگ تأکید دارد. اما در همان حال، او بر آن است که در درازای تاریخ، پنج روش و مرجع اصلی برای حفظ نظم و صلح بین‌المللی پدید آمده است: موازنه نیروها، حقوق بین‌الملل، سازمانهای بین‌المللی، حکومت جهانی و دیپلماسی. (Morgenthau and Tompson, 1951:50)

واقع‌گرایان به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند:

غرب به رهبری آمریکا روبه‌رو شد. رویارویی غرب با اتحاد جماهیر شوروی به شکست نیروهای شوروی در اشغال افغانستان انجامید، ولی با این شکست، میدان بازی در اختیار پاکستان قرار گرفت تا بتواند با نفوذ در افغانستان ضعف ژئواستراتژیک خود را در برابر هند و نیز ناکارآمدی نظام سیاسی خود را با پشتیبانی از «طالبان» جبران کند. پاکستان در پیگیری این راهبرد، حتا در برابر سیاستهای غرب نیز واکنش نشان داد و کار را به آنجا رساند که هرگونه تصمیم‌گیری اثرگذار در مورد افغانستان و امنیت این کشور از کانال پاکستان بگذرد. از سوی دیگر می‌توان گفت که بقای پاکستان در گرو کشمکش دائم با افغانستان و مداخلات گسترده در آن کشور است.

به همین‌سان، پاکستان می‌کوشد تا راه را بر نفوذ هند در منطقه و بویژه در افغانستان ببندد و خود را کشور برتر در منطقه نشان دهد. حضور فیزیکی برخی از گروه‌های مذهبی پاکستان در افغانستان و تلاشهای پیگیر سران اسلام‌آباد برای تثبیت و افزودن بر نیروی نظامی طالبان و فعالیتهای دیپلماتیک در راستای به رسمیت شناساندن طالبان، نمونه‌های آشکار مداخله و سیاست پویای پاکستان در رویدادها و معادلات سیاسی افغانستان در گذشته است. امروز نیز پاکستان با پرورش گروه‌های دهشت‌افکن و پشتیبانی از آنها، در پی منافع استراتژیک خود است. در این نوشتار می‌کوشیم به این پرسش که «پاکستان چه نقشی در نگرفتن دولت فراگیر در افغانستان پس از سقوط حکومت طالبان داشته است؟»، پاسخ دهیم.

فرضیه پژوهش این است که افغانستان عمق استراتژیک پاکستان است و پاکستان برای تأمین منافع استراتژیک و حفظ عمق استراتژیک خود در برابر هند، منازعه خود با افغانستان را در یک بازی بده بستان با هند، مدیریت می‌کند. در این فرضیه، متغیر مستقل تلاشهای گسترده پاکستان برای ایجاد دولتی متکی به پاکستان و تضعیف نهاد دولت در افغانستان و متغیر وابسته، نگرفتن دولت فراگیر در افغانستان در

واقع‌گرایان اصیل یا کلاسیک و نو واقع‌گرایان. در این میان نوکلاسیکها نیز سربرآورده‌اند. توجه واقع‌گرایان نوکلاسیک بیش از هر چیز به قدرت است و قدرت را نیز مانند نوواقع‌گرایان بر پایه توانمندی تعریف می‌کنند. (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۲۹) نوکلاسیکها را می‌توان بر پایه تقسیم‌بندی جک اسنایدر به دو گروه تدافعی و تهاجمی تقسیم کرد.

واقع‌گرایان تهاجمی چنین استدلال می‌کنند که آنارشی، دولتها را وادار می‌کند تا قدرت نسبی خود را تا آنجا که ممکن است افزایش دهند. امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل هرگز قطعی نیست و دولتها می‌کوشند با هر چه بیشتر کردن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به بالاترین اندازه برسانند. از دید واقع‌گرایان تهاجمی، آنارشی بر سر هم وضعی هابزی است که در آن امنیت پدیده‌ای کمیاب است و دولتها می‌کوشند با هر چه بیشتر کردن امتیازات نسبی خود به آن دست یابند. (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۳۲-۱۳۰) مرشایمر یکی از واقع‌گرایان تهاجمی است و از دید وی دولتها در جهانی زندگی می‌کنند که آکنده از خطر است و واحدهایی هستند که می‌خواهند قدرتشان را به حداکثر برسانند تا بتوانند سرپا بمانند. از دید مرشایمر، علت اصلی قدرت‌طلبی دولتها را باید در سه چیز جستجو کرد: ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل؛ توانمندیهای تهاجمی که همه دولتها از آن برخوردارند و نبود اطمینان درباره نیت و مقاصد دشمن. (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۴) واقع‌گرایی، گرچه یکی از نظریات غالب در پژوهشهای روابط بین‌الملل است، ولی انتقادهای زیادی نیز از آن شده است. با وجود این انتقادهای می‌توان گفت که واقع‌گرایی بیش

از هر نظریه دیگر، به دریافت همگان و نخبگان از سیاست بین‌الملل و نیز به واقعیت نزدیک است. (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۴۷) برای تبیین پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چارچوبهای نظری گوناگونی از سوی اندیشمندان روش‌شناسی در علوم سیاسی مطرح شده است، اما با توجه به همخوانی نظریه واقع‌گرایی تهاجمی با واقعیت‌های موجود در روابط میان افغانستان و پاکستان و چگونگی شکل‌گیری این روابط در یک دهه گذشته در حکومت‌داری در افغانستان، کوشیده‌ایم این پژوهش را بر پایه چارچوب واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر انجام دهیم.

چنان‌که گفته شد، بر پایه نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، تلاش دولتها در راستای افزایش هرچه بیشتر قدرت و نفوذشان است تا بتوانند امنیت خویش را به حداکثر برسانند. همچنین، پیروان این نظریه منازعه را پدیده‌ای همیشگی و تلاش برای قدرت‌یابی را نه برای قدرت، بلکه برای بقا می‌دانند، که این مبحث را می‌توان در چارچوب منافع کشورها نیز مطرح کرد. آنچه در این پژوهش ملموس است، تعارض منافع کشورهای درگیر است که تنش‌ها را در افغانستان به درازا کشانده است. ناهمخوانی منافع حیاتی و استراتژیک باعث شده است که با وجود تلاشهای بسیار و برگزاری کنفرانسها و نشست‌های پی‌درپی، ثبات و پایداری در افغانستان رخ ننماید و این کانون بحران همچنان تداوم داشته است. با در نظر گرفتن این چارچوب، پاکستان در هراسی محسوس از سوی همسایه خود به سر می‌برد و برای رها شدن از تهدید، می‌کوشد قدرت و نفوذش را هر چه بیشتر کند و نیز یک نقطه امن استراتژیک برای آینده خود فراهم سازد.

۲- مفاهیم

الف - دولت فراگیر

امنیت، ثبات، همبستگی ملی و یکپارچگی سرزمینی از عناصر تشکیل‌دهنده یک دولت فراگیر است و هرگاه دولتی بتواند آنها را برای کشور و شهروندان تأمین کند،

● افغانستان عمق استراتژیک پاکستان است و پاکستان برای تأمین منافع استراتژیک و حفظ عمق استراتژیک خود در برابر هند، منازعه خود با افغانستان را در یک بازی بده بستان با هند، مدیریت می‌کند.

● مرشایمر یکی از واقع‌گرایان تهاجمی است و از دید وی دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که آکنده از خطر است و واحدهایی هستند که می‌خواهند قدرتشان را به حداکثر برسانند تا بتوانند سرپا بمانند. از دید مرشایمر، علت اصلی قدرت‌طلبی دولت‌ها را باید در سه چیز جستجو کرد: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل؛ توانمندیهای تهاجمی که همه دولت‌ها از آن برخوردارند و نبود اطمینان درباره نیات و مقاصد دشمن.

ساختار اصلی خود را حفظ کند و دچار دگرگونیهای بنیادی و فروپاشی نشود، این نظام از ثبات سیاسی برخوردار است. (www.siasi.porsemeni.ir) ثبات سیاسی وابسته به نظام حاکم در یک کشور است اگر دولتمردان یک کشور بتوانند نظام حاکم را سرپا نگهدارند و توسعه دهند، می‌گوییم ثبات بر آن کشور حاکم است. ثبات است که مایه پیشرفت و ترقی و رفاه یک کشور می‌شود.

ت - امنیت

امنیت را می‌توان اوضاع و احوال امنی خواند که سیاستمداران یا در تلاش برای رسیدن به آن هستند یا می‌کوشند آنرا حفظ کنند تا بتوانند از سیاستهای خود در برابر تهدید خارجی یا داخلی دفاع کنند. (کوهن: ۱۹۸۳) نظر دانشمندان درباره امنیت گوناگون است. برسر هم، امنیت به معنای نبود تهدید نسبت به ارزشهای موجود است، یا نبود ترس از اینکه این ارزشها مورد حمله قرار گیرد. (والتر ۱۹۶۲؛ ۱۵۰) امنیت یعنی آزادی نسبی از تهدیدهای زیان‌آور.

بدین‌سان می‌توان گفت که امنیت یکی از ستونهای زندگی اجتماعی و سیاسی ملت‌هاست که در پرتو آن، همه زمینه‌ها می‌تواند ساماندهی و کنترل شود. امنیت خواست ذاتی همه انسانها و نیاز فراگیر جامعه بشری است. امنیت با زندگی انسانها پیوند ناگسستنی دارد. کشتار، ترور، آدم‌ربایی، دزدی، غارت، تهدید، ارباب، تهمت، توهین و ترور شخصیت، شیوه‌های گوناگون

دولتی فراگیر خواهد بود. یکپارچگی سرزمینی، امنیت، ثبات و همبستگی ملی از نیازهای مبرم افغانستان است و دولت نیز در پی تأمین آنهاست، ولی شوربختانه ملت افغانستان تاکنون نتوانسته است به این آرزوی دیرین خود برسد.

ب - عمق استراتژیک

استراتژی واژه‌ای است که ریشه در یونان قدیم دارد و به معنای هنر راهبری نظامی به کار می‌رفته است. واژه استراتژی از ریشه یونانی strategema است که خود از واژه strategos به معنای ژنرال ارتش گرفته شده است. stratos به معنای ارتش و ago به معنای هدایت است؛ بنابراین، این واژه به معنای هدایت ارتش است. (ازغندی و روشندل، ۵:۱۳۹۲) واژه استراتژی در آغاز جنبه نظامی داشته اما با پیچیده‌تر شدن جنگ و جامعه و با توجه به این واقعیت که جنگ پیوندی ناگسستنی با جامعه دارد، استراتژی نیز بطور فزاینده به زمینه‌های غیرنظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشیده شده است.

در تعریفی کوتاه، عمق استراتژیک اصطلاحی در ادبیات نظامی است که به فاصله میان خط مقدم یا بخشهای نبرد رزمندگان و مناطق اصلی صنعتی، پایتخت، قلب کشور، و دیگر مراکز اصلی جمعیت و تولید نظامی گفته می‌شود. (<https://fa.wikipedia.org>) عمق استراتژیک به دو بخش نظامی و غیر نظامی تقسیم می‌شود. از نظر نظامی، عمق استراتژیک منطقه‌ایست که محل مناسبی برای عقب‌نشینی یک ارتش و انسجام دوباره آن باشد و نیز در معرض خطر پیشروی بیشتر نیروی دشمن نباشد و این عقب‌نشینی از نظر زمانی بتواند فرصت کافی برای انسجام و برنامه‌ریزی نظامی برای ارتش فراهم کند.

پ - ثبات سیاسی

ثبات یکی از لوازم اصلی پیشرفت و توسعه جامعه است. در تعریف ثبات سیاسی می‌توان گفت هرگاه یک نظام سیاسی بتواند با وجود فراز و فرودهای سیاسی،

۳- چگونگی تعیین خط مرزی دیوراند و پشتونستان

پیمان دیوراند که در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ میان امیر عبدالرحمن خان و «مارتیمر دیوراند» نماینده دولت انگلیس امضا شده، در برگرفته موضوعات گوناگون است. پیش از آن نیز تفاهمی میان طرفین صورت گرفته و پیشنهادی از سوی دولت بریتانیا به عبدالرحمن خان شده بود که حاوی موارد زیر بود:

«۱: پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس با هیچ حکومت خارجی دیگر نمی‌تواند روابط سیاسی داشته باشد.

۲: تمام قندهار زیر فرمانروایی دیگری خواهد بود.

۳: علاقه‌های پیشین و سببی تحت تصرف حکومت انگلیس باقی خواهد ماند.

۴: فیصله‌ایکه با امیر محمد یعقوب خان درباره سرحدات مشرقی افغانستان به‌عمل آمده به اعتبار خود باقی خواهد ماند». (غبار، ۱۳۷۵: ۶۱۲)

پس از آن، عبدالرحمن خان وارد کابل شد و بر امارت افغانستان دست یافت. او، در دورانی که بر این کشور فرمان راند، کاری نکرد که رضای انگلیس در آن نبوده باشد. پذیرش پیمان دیوراند نیز یکی از این کارها بود. در این پیمان آمده است:

«معاهده مابین جناب امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان و حدود متعلقه آن در یک طرف و سرهنری مارتیمر دیوراند فارن سکرتری دولت عالی هند و نایب و وکیل از جانب دولت عالی هند دیگر. از آنجا که بعضی مسأله‌ها به نسبت سرحد افغانستان به طرف هندوستان برپا شده‌اند و چنان‌که هم جناب امیر صاحب و هم دولت عالی هند خواهش انفصال این به طریق اتفاق دوستانه دارند و خواهش تقرر و تعیین حدود دایره تسلط و اقتدار خودشان دارند تا که در آینده هیچ اختلاف رأی و خیال در امر مزبور بین این دو دولت هم عهد و هم پیمان وقوع نیابد، پس به وسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد:

۱- حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب

نقض امنیت فرد و جامعه است. امنیت پدیده‌ای است که زمینه‌ساز رشد اقتصادی، دموکراسی، حاکمیت قانون، برابری و عدالت اجتماعی در یک جامعه می‌شود.

ث - تروریسم

اعمال خشونت از پیش طراحی شده با سمت‌گیری سیاسی بر ضد هدفهای غیرنظامی، از سوی گروههای خرده ملی و عوامل مخفی، برای اثرگذاری بر مخاطبان را تروریسم گویند. عناصر اصلی آن: طراحی قبلی، انگیزه سیاسی، نبود آمادگی برای دفاع و عضویت مخفی در گروه است.

ج - بنیادگرایی

بنیادگرایی در ساده‌ترین مفهوم، تأیید پیگیرانه یک باور خاص است؛ باوری که مطلق انگاشته می‌شود و برپایه ظواهر تعبیر می‌گردد. بنیادگرایی یکی از گرایشهای سیاسی - فکری است که در کشورهای اسلامی یافت می‌شود و همواره مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. (میلی: ۳۰) بنیادگرایی برداشتی است از دین، با خواست بازگشت به بنیادهای دین، و در مورد اسلام، این بنیادها شامل کتاب و سنت است. اما تنها عنصری که می‌تواند بنیادگرایی را به خشونت پیوند زند و در عمل نیز چنین کرده، نرمش‌ناپذیری و آشتی‌ناپذیر بودن این برداشت از دین با دیگر ایدئولوژیها و نیز دیگر برداشتهای دینی است. (حسینخانی، ۱۳۹۱: ۱۲۱)

● بنیادگرایی در ساده‌ترین مفهوم، تأیید پیگیرانه یک باور خاص است؛ باوری که مطلق انگاشته می‌شود و برپایه ظواهر تعبیر می‌گردد. بنیادگرایی برداشتی است از دین، با خواست بازگشت به بنیادهای دین، و در مورد اسلام، این بنیادها شامل کتاب و سنت است. اما تنها عنصری که می‌تواند بنیادگرایی را به خشونت پیوند زند و در عمل نیز چنین کرده، نرمش‌ناپذیری و آشتی‌ناپذیر بودن این برداشت از دین با دیگر ایدئولوژیها و نیز دیگر برداشتهای دینی است.

● زمانی که دیوراند مأمور تعیین مرز سرزمینهای زیر حکومت انگلیسی هند با افغانستان شد، آنچه مورد اختلاف بود منطقه پشتون‌نشین جنوب و جنوب خاوری افغانستان بود که اکنون در خاک پاکستان قرار دارد. در آن زمان این منطقه به یاغستان معروف بود و انگلیسیها هم آنرا منطقه بی‌صاحب می‌خواندند. حال و هوای آن روزها چنین حکم می‌کرد که دولت انگلیس بتواند این منطقه را به خاک خود (در هند) منضم کند، چون حکومت افغانستان ناتوان و بریتانیا نیرومند بود؛ افزون بر آن، حکومت دست نشانده‌ای در افغانستان بر سر کار بود که زمینه را برای پذیرش خواست انگلیسیها فراهم می‌کرد.

دارد. در آن زمان این منطقه به یاغستان معروف بود و انگلیسیها هم آنرا منطقه بی‌صاحب می‌خواندند. حال و هوای آن روزها چنین حکم می‌کرد که دولت انگلیس بتواند این منطقه را به خاک خود (در هند) منضم کند، چون حکومت افغانستان ناتوان و بریتانیا نیرومند بود؛ افزون بر آن، حکومت دست نشانده‌ای در افغانستان بر سر کار بود که زمینه را برای پذیرش خواست انگلیسیها فراهم می‌کرد. سرانجام در دوازدهم نوامبر ۱۸۹۳ پیمان دیوراند میان دولت افغانستان و حکومت انگلیسی هند بسته شد که بر پایه آن مناطق سوات، باجور، چترال، وزیرستان، داور و چمن از افغانستان جدا و ضمیمه سرزمینهای زیر حکومت انگلیسی هند شد و همین مسئله بعدها مایه کشمکش پاکستان و افغانستان گردید. (غبار، ۱۳۶۶: ۶۹۰)

از سوی دیگر، در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ قبایل آفریدی جرگه‌ای دایر کردند و تأسیس پشتونستان را از سوی پشتونخواهان ماورای دیوراند، به گونه رسمی اعلام کردند و پرچم خاص پشتونستان را برافراشتند. افغانستان تنها کشوری بود که پشتونستان را به رسمیت شناخت. بدین‌سان، مسئله پشتونستان نه تنها معضلی در روابط میان دو کشور همسایه، که یک موضوع داغ در درون دولت و در میان روشنفکران ناسیونالیست شده بود.

از واخان تا سرحد ایرانی به درازای خطی که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهدنامه ملحق است خواهد رفت.

۲- دولت عالی هند در ملک‌های آن طرف این خط که به جانب افغانستان واقع می‌باشند هیچوقت مداخله و دست‌درازی نخواهد کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملک‌هایی که بیرون این خط بطرف هندوستان واقع می‌باشند هیچوقت مداخله و دست‌درازی نخواهند نمود.

۳- پس دولت بهیه بریتانیه متعهد می‌شوند که جناب امیر صاحب، اسمار و وادی بالای آن را تا چنگ در قبضه خود ندارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد می‌شوند که او هیچوقت در سوات و باجور و چترال معه وادی ارتوی مداخلت و دست‌اندازی نخواهند کرد. دولت بهیه بریتانیه نیز متعهد می‌شوند که ملک برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جانب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد به جانب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دست‌بردار از ادعای خود به باقی ملت و زیری و داور می‌باشد و نیز دست‌بردار از ادعای خود به چاک می‌باشد. المرقوم ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲ جمادی‌الاول ۱۳۱۱ قمری. (غبار، ۱۳۷۵: ۶۱۸)

با توجه به این پیمان، مسئله خط مرزی دیوراند یکی از سرچشمه‌های بحران و چالش در روابط افغانستان و پاکستان و از مؤلفه‌های سیاست‌گذاری خارجی دو کشور شناخته می‌شود و این نکته مورد اتفاق نظر بیشتر کارشناسان و حتا شهروندان عادی است.

منطقه یا مناطقی که امروزه پشتونستان خوانده می‌شود، پیشینه‌ای چهارصد ساله دارد و تجزیه و تحلیل این مسئله نیازمند رویکردهای گوناگون تاریخی، حقوقی و سیاسی است. در رویکرد تاریخی، گذشته از دورانه‌های پر پیچ و خم تاریخ افغانستان، زمانی که دیوراند مأمور تعیین مرز سرزمینهای زیر حکومت انگلیسی هند با افغانستان شد، آنچه مورد اختلاف بود منطقه پشتون‌نشین جنوب و جنوب خاوری افغانستان بود که اکنون در خاک پاکستان قرار

شاه محمود در پی گشودن مسالمت‌آمیز مشکل بود، اما بسیاری از روشنفکران و ناسیونالیست‌ها خواهان حل سریع و حتی قهری قضیه پشتونستان بودند. گذشته از آن، افغانستان در ایستار خود دچار تناقض شده بود: از یک سو خط مرزی دیوراند را قبول نداشت و از سوی دیگر خواهان اعاده حقوق پشتونها و بلوچهای ماورای خط دیوراند و خودمختاری سیاسی آنان بود. در ۱۹۵۴ که طرح تشکیل دو بخش پاکستان غربی و شرقی در دست اجرا بود، دولت افغانستان سیاست تازه‌ای در برابر پاکستان در پیش گرفت تا مسئله پشتونستان را پیش از تشکیل پاکستان با دو بخش غربی و شرقی حل کند، ولی موفق نشد. سرانجام در آغاز ۱۹۵۵ بخشهای شرقی و غربی پاکستان پا گرفت و پشتونستان جزء خاک پاکستان غربی با مرکزیت لاهور شد.

۴- موضع افغانستان در قبال خط مرزی دیوراند و

پشتونستان پیش از دولت کرزای

در دوران سلطنت امان‌الله خان دو پیمان میان افغانستان و هند بریتانیا بسته شد که نخستین آن پیمان صلح راولپندی و دومی پیمان ۱۹۲۱ بود. در ماده پنجم پیمان صلح راولپندی خط مرزی دیوراند به رسمیت شناخته شده و چنین آمده است: «دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم قبول نموده بودند قبول می‌نمایند و نیز متعهد می‌شوند

● افغانستان و پاکستان در دوران حاکمیت کرزای روابط چندان خوبی نداشتند و فراز و فرودها و تنشهایی در این روابط دیده می‌شد که ریشه همه آنها در پشتیبانی دولت پاکستان از گروههای تندرو بود. از دید بیشتر تحلیلگران افغان از آغاز زمامداری کرزای تا کنون کمتر کسی در این ۱۳ سال، همانند زمامداران پاکستان کرزی و حکومت او را رنجانده است. حتی تنش در روابط کرزی با غرب بویژه با آمریکا نیز بستگی مستقیم به تیرگی مناسبات کابل - اسلام‌آباد داشته است.

که قسمت تحدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر درجایی که حمله‌آوری از جانب افغانستان در این زمان واقع شد بواسطه‌ی کمیشن دولت بهیه برتانیه تعیین نمایند قبول بکنند عساکر دولت بهیه برتانیه بر آن سمت در مقامات حالیه خود خواهند ماند تا وقتی که تحدید حدود مذکور بعمل بیاید.» (اندیشمند، ۱۳۸۶:۳۰۵) دومین پیمان میان امان‌الله خان و انگلیسها در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ از سوی محمود طرزی وزیر امور خارجه افغانستان و سرهنری دابس (Sir Henry R.C. Dobbs) امضاء شد. این پیمان دارای ۱۴ ماده بود که در ماده دوم آن خط دیوراند مرز رسمی افغانستان با سرزمین هند بریتانیا شناخته شد و محتوای ماده یازدهم به معنی پذیرش آشکار و رسمی مناطق قبایل آزاد سرحدی در آن سوی خط دیوراند در قلمرو حکومت انگلیس و پایان یافتن هرگونه ادعای افغانستان در مورد این قبایل بود. در مواد دوم و یازدهم این پیمان آمده است: «ماده دوم: دولتین علیتین بالمقابل سرحد هندوستان و افغانستان را به‌طوریکه دولت عالیه افغانستان بموجب ماده پنجم عهدنامه که بتاریخ ۸ ماه آگست سنه ۱۹۱۹ عیسوی مطابق ذیقعه سنه ۱۳۳۷ هجری در راولپندی انعقاد یافته است قبول کرده بود، قبول می‌نمایند... ماده یازدهم: هر یک از دولتین عاقدین خودشان را بالمقابل درخصوص حسن‌نیت دیگر و مخصوصاً در باب ثبات خیراندیشانه خودشان نسبت به اقوامی که متصل حدود خودشان سکنی دارند مطمئن نموده از روی این ماده تعهد می‌نمایند که در آتیه از عملیات نظامی که زیاد اهمیت داشته باشد و برای برقراری نظم در میان اقوام سرحدی که داخل دیره‌های خودشان سکنی دارند لازم به‌نظر بیاید قبل از آنکه این‌گونه عملیات شروع کرده شود یکدیگر خود را مطلع خواهند نمود.» (همان: ۳۰۵) اما در دوران سلطنت امان‌الله خان گرایشهای ناسیونالیستی شکل گرفت و سپس در دوران نادرخان این اندیشه‌ها در میان جوانان فرهیخته و روشنفکر افغان بسیار گسترش یافت و ایشان از دولت نادرخان خواستند در زمینه رهاسازی و پس گرفتن پشتونستان اقدامات عملی انجام دهد. اما نادرخان که پس از

● پس از استقلال پاکستان از هند در ۱۹۴۷، این کشور تا امروز بر حفظ مرزهای تعیین شده در توافقنامه دیوراند، بر پایه موازین بین‌المللی، تأکید کرده است. در ۱۳۹۱ وزارت امور خارجه پاکستان اعلام کرد که مسئله خط دیوراند یک موضوع حل شده است و بحث درباره آن سودی ندارد.

از ایالت‌های چهارگانه پاکستان به نام «ایالت سرحد»، شناخته شد و بسیاری از سران قبایل و رهبران سیاسی پشتون نیز از آن استقبال کردند و این امر یک موفقیت بزرگ برای پاکستان بود.

در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳، سردار داوود دست به کودتا زد و قدرت را به جای ظاهر شاه به دست گرفت. او در نخستین بیانیه خود گفت: «پاکستان یگانه کشوریست که ما با آن اختلاف سیاسی داریم و آن بر سر مسئله پشتونستان است که برای حل آن تلاش مداوم ما جریان دارد» (غوث، ۱۳۷۸:۱۶۹). همچنین در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «قضیه پشتونستان یک حقیقت انکارناپذیر است آرزو مندیم با دانستن و حسن نظر هر دو جانب این مسئله روزی مطابق آمال و اهداف مردم پشتون و بلوچ و رهبران آنها... به یک حل و فصل شرافتمندانه برسد» (همان؛ ۱۷۰). محمد داوود رییس دولت افغانستان در نوامبر ۱۹۷۴ با فرستادن نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد از دولت پاکستان شکایت کرد و عملکرد آن دولت را در نادیده گرفتن حقوق مردمان پشتون و بلوچ مورد انتقاد قرار داد و خواستار دخالت آن سازمان در راستای تأمین حقوق پشتونها و بلوچها شد. سپس ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر وقت پاکستان در پاسخ به نامه رییس دولت افغانستان، نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد نوشت و ضمن برشمردن دو ایالت سرحد و بلوچستان بعنوان بخشهایی جدا ناشدنی از خاک پاکستان و تأکید بر حق حاکمیت دولت مرکزی اسلام‌آباد بر این دو ایالت، در این نامه حتا شیوه دولت‌داری و اطلاعات سیاسی سردار داوود را به تمسخر گرفت. در نامه بوتو آمده بود سردار داوود که هیچ‌گونه آشنایی با اصول دموکراسی و قانون

سرکوب حبیب‌الله کلکانی به قدرت رسیده بود روش دیکتاتوری در پیش گرفت به درخواستهای دانشجویان و نسل جوان ناسیونالیست پشتون توجه نکرد. او مسئله پشتونستان و خط مرزی دیوراند را که روز به روز داغتر می‌شد مسکوت گذاشت و چندی بعد به انگلستان اطمینان داد که دغدغه پس گرفتن سرزمینهای از دست رفته را ندارد. (فیاض، ۱۳۸۷:۹۸)

محمد نادرخان، برادر خود سردار شاه ولی را بعنوان سفیر به لندن فرستاد و ریچارد مکوناجی نیز بعنوان سفیر انگلیس به کابل آمد. شاه ولی در لندن با امضای یک یادداشت تفاهم دیپلماتیک با آرتور هندرسون وزیر خارجه انگلیس در ششم ژوئیه ۱۹۳۰ پیمان ۱۹۲۱ را تأیید کرد. در ماده دوم این یادداشت تفاهم آمده است: «در پاسخ [به یادداشت] شما من افتخار دارم تا رسماً ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده [معاهده ۱۹۲۱ و معاهده ژوئن ۱۹۲۳] دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی‌الاجرا می‌باشند» (اندیشمند، ۱۳۸۶:۸۶).

پس از تشکیل کشور پاکستان، افغانستان در نخستین گام از به رسمیت شناختن پاکستان در سازمان ملل خودداری کرد و همین، مایه دشواریها و مشکلات در روابط دو کشور شد. پشتونستان نیز که یکی از معضلات تاریخی در روابط افغانستان و پاکستان است از گذشته‌های دور تا کنون بر روابط دو کشور اثرگذار بوده و مهمترین بخش استراتژی سیاسی افغانستان در نیم سده گذشته مسئله پشتونستان و خط دیوراند بوده است. طرف پاکستانی با در نظر داشتن پیشینه تنشها پیرامون موضوع پشتونستان، نگران پاگرفتن یک دولت نیرومند در افغانستان است که بتواند این مسئله را تعقیب کند و پاکستان نگران است که اگر افغانستان ثبات سیاسی خود را باز یابد، چه بسا این مسئله را مورد توجه قرار دهد و از این راه برای پاکستان مشکل ایجاد کند. پشتونستان با توجه به معضل خط دیوراند مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در ۱۹۷۰ پاکستان قانون تازه‌ای تصویب کرد که بر پایه آن پاکستان به چهار ایالت تقسیم می‌شد و پشتونستان بعنوان یکی

برابر قدرت مرکزی و توافقیهای انجام شده میان او و دولت، وی که مورد نظر پاکستانیها بود، با خشم دولت و استخبارات پاکستان روبه‌رو شد.

۵- دولت کرزی و موضع‌گیری آن در برابر خط

مرزی دیوراند

افغانستان و پاکستان در دوران حاکمیت کرزی روابط چندانی خوبی نداشتند و فراز و فرودها و تنشهایی در این روابط دیده می‌شد که ریشه همه آنها در پشتیبانی دولت پاکستان از گروههای تندرو بود. از دید بیشتر تحلیلگران افغان از آغاز زمامداری کرزی تا کنون کمتر کسی در این ۱۳ سال، همانند زمامداران پاکستان کرزی و حکومت او را رنجانده است. حتا تنش در روابط کرزی با غرب بویژه با آمریکا نیز بستگی مستقیم به تیرگی مناسبات کابل - اسلام‌آباد داشته است. در این ۱۳ سال، آقای کرزی در مقاطع گوناگون سیاستهای متفاوتی در برابر پاکستان در پیش گرفت؛ گاهی پاکستان را به جنگ طلبید، زمانی خود را مدافع آن کشور قلمداد کرد و در اواخر زمامداریش بارها اعلام کرد که پاکستان عامل ایجاد مشکلات و ناامنی در افغانستان است.

نخستین واکنش دولت افغانستان به رهبری حامد کرزی پس از استقرار دولت موقت، در مراسم گشایش مرکز بین‌المللی مطبوعات در کابل بود. این یک واکنش رسمی از سوی دولت افغانستان شمرده می‌شد. پس از اینکه دولتمردان افغان از افزایش ناامنی در تیر ماه ۱۳۸۲ برآشفتنند، آقای کرزی پاکستان را با خواندن این شعر که «گر ندانی غیرت افغانیم / چون به میدان آمدی می‌دانی‌ام»، خشم خود را در برابر پاکستان ابراز کرد. ولی خواندن این شعر برای افغانستان هزینه‌بردار بود و دولت افغانستان سه میلیون روپیه بهای این شعر را به اسلام‌آباد پرداخت. (همان؛ ۱۳۹۳) جاوید لودین یکی از سخنگویان حامد کرزی برای نخستین بار در ۱۳۸۴ اعلام کرد که سران گروه طالبان در پاکستان به سر می‌برند.

اساسی ندارد، چگونه به خود حق می‌دهد از برقرار نبودن حکومتیهای دموکراتیک در ایالات کشور دیگری انتقاد کند؟ یکی از پژوهشگران در این زمینه می‌نویسد که شکل‌گیری پشتونستان بزرگ رویایی تحقق نیافتنی بوده است. پاکستان به خوبی می‌داند که اگر روزی این رویا تبدیل به واقعیت شود، با خروج مناطق پشتون‌نشین از قلمرو آن کشور ممکن است موجودیت پاکستان یکسره به خطر افتد. از این‌روست که دولت پاکستان به هیچ‌وجه نخواهد گذاشت پشتونستان بزرگ تحقق یابد، چون در این صورت بخش بزرگی از خاک آن کشور از دستش بیرون می‌رود. (غبار، ۱۳۷۵: ۵۷۸)

این امر به‌خوبی همان مسئله بقا را که واقع‌گرایان تهاجمی مطرح می‌کنند برای پاکستان نشان می‌دهد.

پس از اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل دولت دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل، پاکستان سرسختانه سیاست پشتیبانی از جنگ مجاهدین را در پیش گرفت. هرچند پاکستان نقش کلیدی در ایجاد حکومت مجاهدین داشت، ولی مجاهدین بارها از مداخله پاکستان انتقاد کردند. پاکستان در آن دوران سیاستی دوگانه داشت: از یک سو بر روابط با دولت مجاهدین تأکید داشت و از سوی دیگر از جنگ گلبدین حکمتیار در کابل پشتیبانی می‌کرد. ولی با شکست خوردن حکمتیار در

● دیدگاه نظامیان و سیاستمداران پاکستانی به افغانستان، دیدگاهی استراتژیک است که بیشتر در رویارویی سنتی هند و پاکستان ریشه دارد. دولت پاکستان در پی پاکستانیزه کردن افغانستان و ایجاد یک دولت همسو با پاکستان در کابل است، تا بتواند منافع استراتژیک خود را تأمین کند. در میان هدفهای سیاسی پاکستان در افغانستان، گذشته از اختلافهای مرزی با افغانستان و مسائل مربوط به پشتونستان رقابت با هند، همسویی با غرب و بویژه با آمریکا، و رویارویی با نفوذ ایران، اهمیت بسزا دارد.

۶- دولت محمد اشرف غنی و خط دیوراند

با روی کار آمدن دولت وحدت ملی در افغانستان گمان می‌رفت که این دولت بتواند ایستاری مشخص درباره مسئله دیوراند داشته باشد، ولی اشرف غنی تنها بر برقراری صلح تأکید می‌کرد و بحث او درباره صلح بر دو محور قرار داشت یکی اینکه افغانستان باید با پاکستان صلح کند. او می‌گفت از ۳۶ سال پیش به این سو افغانستان و پاکستان در یک جنگ مبهم و تحمیلی به سر می‌برند که باید به این وضع پایان داد. بحث دوم او صلح با طالبان افغانی است که راه رسیدن به این صلح را تنها خود افغانها می‌دانند. در کنفرانس خبری پس از حملات خونین در کابل، رییس جمهوری بر این نظر تأکید کرد.

در پیوند با خط مرزی دیوراند باید گفت که پس از استقلال پاکستان وزیر اعلا ایالت سوبه سرحد یا پختونخواه به افغانستان سفر کرد و استقبال بسیار گرم حکومت افغانستان از او بعنوان وزیر ایالت خودمختار سوبه سرحد نشاندهنده به رسمیت شناخته شدن این خط از سوی افغانستان است. دولتمردان افغانستان خوب می‌دانند که این، مسئله‌ای تمام شده است، چنان‌که در زمان ریاست جمهوری کرزای و در واکنش به سخنان او مبنی بر نشناختن رسمی خط مرزی دیوراند، نخست‌وزیر پاکستان گفت که این مسئله تمام شده است و جای بحث ندارد.

سیاستهای اشرف غنی، پاکستان را در مورد تأمین منافع اقتصادی خود و داشتن نفوذ سیاسی در افغانستان دستپاچه کرده است. در مسافرت دو روزه اشرف غنی به پاکستان، نظامیان پاکستان از آقای غنی در مرکز فرماندهی نظامی در لاهور پندی پذیرایی کردند. اشرف غنی در جریان مبارزه انتخاباتی گفته بود که در صورت برنده شدن در انتخابات ریاست جمهوری، حق حل‌وفصل این مشکل را به باشندگان دو سوی خط مرزی واگذار خواهد کرد.

او گفت: «موقف ما روشن است، فیصله درباره مسأله خط دیوراند مربوط به مردم می‌باشد؛ نه

در ۲۰۱۱/۱۳۹۰ که تنش میان واشنگتن و اسلام‌آباد بر سر چگونگی مبارزه با شورشیان و کشته شدن اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده در خاک پاکستان بالا گرفت و فشارهای بین‌المللی بویژه از سوی آمریکا به پاکستان افزایش یافت، رییس‌جمهوری افغانستان سخنان شگفت‌انگیزی ایراد کرد. او در مصاحبه با تلویزیون جیو پاکستان، در ۳۰ میزان / مهر سال ۱۳۹۰ گفت: «خدا ناخواسته، اگر هرگاه میان پاکستان و آمریکا جنگ آغاز شود، افغانستان از پاکستان طرفداری خواهد کرد.» این سخنان برای بسیاری از مردمان افغانستان شگفت‌انگیز بود، زیرا این واکنش درست پس از آن بود که به علت کشته شدن برهان‌الدین ربانی، رهبر جمعیت اسلامی و متهم شدن اسلام‌آباد از سوی کابل به طرح‌ریزی این قتل، روابط دو کشور تیره شده و حتا کابل خواستار افزایش فشارهای بین‌المللی بر اسلام‌آباد شده بود.

همچنین در بهار ۱۳۹۲ درگیری میان نیروهای امنیتی افغان و پاکستان در ولسوالی گوشته در ولایت ننگرهار به کشته شدن یک پلیس مرزی افغان و زخمی شدن سه تن دیگر انجامید. پس از این رویداد، تنشها میان افغانستان و پاکستان بالا گرفت و چند روز پس از آن آقای کرزای اعلام کرد که خط دیوراند را به رسمیت نخواهد شناخت. درحالی‌که ریچارد هالبروک، نماینده ویژه آمریکا در امور افغانستان و پاکستان برای بهبود روابط کابل - اسلام‌آباد تلاش می‌کرد، کرزای با متهم کردن پاکستان به ایجاد این تنش مرزی گفت: «از جانب پاکستان به این طرف خط دیوراند و به خاک ما حمله توپخانه‌ای می‌شود، تروریسم و افراطیت فرستاده می‌شود، انسانهای ما کشته می‌شوند، مکاتب و مساجد ما خراب می‌شود و کوشش بر این است که مانع پیشرفت ما شوند، شاید دو دلیل داشته باشد: یکی این که افغانستان که از ده سال پیش به کمک جامعه جهانی برای حکومت‌داری خود اساس گذاشت، این دولت قوی نباشد، پراکنده و بی‌دولت باشیم. دلیل دیگرش شاید این باشد که مردم افغانستان مجبور شوند تا خط دیوراند را به رسمیت بشناسند.»

این نخستین بار است که هیئتی به ریاست وزیر اعلاي خيبر پختونخواه در دیدار از کابل به طور رسمي مورد استقبال قرار می‌گیرند.» (مژده، ۱۳۸۲: ۴۵)

۷- موضع پاکستان در قبال خط مرزی دیوراند و

پشتونستان

پس از استقلال پاکستان از هند در ۱۹۴۷، این کشور تا امروز بر حفظ مرزهای تعیین شده در توافقنامه دیوراند، برپایه موازین بین‌المللی، تأکید کرده است. در ۱۳۹۱ وزارت امور خارجه پاکستان اعلام کرد که مسئله خط دیوراند یک موضوع حل شده است و بحث درباره آن سودی ندارد. معظم‌خان از سخنگویان آن وزارت گفت که اسلام‌آباد خط دیوراند را بعنوان مرز بین‌المللی میان افغانستان و پاکستان به رسمیت می‌شناسد. (سایت بخدی)

سردار شاه محمود کاکای (عموی) محمد ظاهر شاه که در ۱۹۴۶ صدارت را از سردار محمد هاشم تحویل گرفت در سال بعد که استقلال هند عملی شد و پاکستان به وجود آمد، در یادداشتی رسمی به سفارت بریتانیا در کابل موضوع تعیین سرنوشت پشتونهای آن سوی دیوراند را بار دیگر چنین مطرح کرد: «در یادداشت تذکر داده شد که برای پشتون‌ها و بلوچ‌ها هم فرصت داده شود تا حکومت خود را تشکیل دهند و یا به افغانستان بپیوندند. برتانیای جواب داد که سوال سرحدات آزاد حل و فصل شده است و خط دیوراند بحیث یک سرحد و حد فاصل بین‌المللی شناخته شده است. پیمان ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ خورشیدی) هنوز مورد تطبیق و موجود است که خط قبلی دیوراند را دوباره تأیید می‌کند.» (اندیشمند، ۱۳۸۶: ۵۹)

دولت پاکستان نیز ادعای دولت افغانستان را در نخستین روزهای تشکیل خود رد کرد و موضع خود را در مورد خط دیوراند بدین‌گونه اعلام کرد: «خط دیوراند که در معاهده سال ۱۸۹۳ مشخص شده است بحیث مرز بین‌المللی قابل اعتبار است که متعاقباً در چندین موارد، افغانستان آن را تأیید نموده است. نقشه

● هدفهای اقتصادی پاکستان در افغانستان، یکی از عوامل کارساز در سیاستگذاری خارجی پاکستان و نقش آن کشور در مداخلات، تنش‌آفرینی و بی‌ثباتی در افغانستان است. دستیابی به بازار آسیای میانه، و انتقال نفت و گاز این کشورها یکی از فاکتورهای مهم اقتصادی و اثرگذار در سیاست‌گذاری پاکستان شمرده می‌شود. از آنجا که شکل‌گیری یک حکومت هوادار پاکستان در کابل، منافع اقتصادی پاکستان در منطقه و آسیای میانه را تأمین خواهد کرد، موضع دیپلماتیک پاکستان در برابر طالبان از حمایت تا دخالت آشکار برای افزایش قدرت آنان تغییر می‌کند.

حکومت‌ها و افراد مشخص. ما آرزو داریم که در آینده شرایطی فراهم شود که مردم دو طرف به رضایت خود در این باره تصمیم بگیرند و ما به یک نتیجه برسیم.» با این حال، دولتهای کرزای و اشرف غنی مشخص نکرده‌اند که مکانیزم تصمیم‌گیری ملت افغانستان یا مردمان در دو سوی خط دیوراند و اعمال صلاحیت آنان در این مورد، چگونه است و چه کسی باید چنین زمینه‌ای را فراهم کند.

«وحید مژده» کارشناس مسائل سیاسی افغانستان با اشاره به سفرهای دست‌اندرکاران پاکستانی بویژه هیئتی از ایالت خیبرپختونخواه به کابل، استقبال رسمی دولت اشرف غنی از مقامات خیبرپختونخواه را گامی برای به رسمیت شناختن مرز مورد اختلاف افغانستان و پاکستان یا خط دیوراند دانسته است. وی گفته است: «از زمانی که در سال ۱۹۴۷ کشوری بنام پاکستان در کنار افغانستان شکل گرفت و تا روز سه‌شنبه ۱۴ آوریل سال ۲۰۱۵ میلادی از ایالت سرحد یا خیبرپختونخواه هیچ هیئت رسمی به افغانستان سفر نکرده بود زیرا از نظر دولتمردان گذشته در افغانستان این کار بعنوان پذیرفتن ایالت سرحد بعنوان بخشی از خاک پاکستان به‌شمار می‌رفت که از نظر آنها با پذیرش رسمی خط دیوراند یکسان بود. در ده‌ها سال گذشته مقامات رسمی بسیاری از پاکستان به افغانستان سفر کردند اما

که در یک جبهه با هند روبه‌روست و در برابر آن سخت احساس ضعف می‌کند، به هیچ‌رو نمی‌خواهد جبهه‌ای دیگر در برابر آن در افغانستان گشوده شود و از هر دو سو، زیر فشار قرار گیرد. (همان: ۷۹) دولت پاکستان در پی پاکستانیزه کردن افغانستان و ایجاد یک دولت همسو با پاکستان در کابل است، تا بتواند منافع استراتژیک خود را تأمین کند. در میان هدفهای سیاسی پاکستان در افغانستان، گذشته از اختلافهای مرزی با افغانستان و مسائل مربوط به پشتونستان رقابت با هند، همسویی با غرب و بویژه با آمریکا، و رویارویی با نفوذ ایران، اهمیت بسزا دارد.

با توجه به رقابت پاکستان با هند، ایجاد جبهه‌ای نیرومند از همپیمانان منطقه‌ای در برابر هند از دیگر سرفصلهای سیاست خارجی پاکستان شمرده می‌شود. برپا شدن دولتی همسو با پاکستان در افغانستان، برای پاکستان در رقابت با هند اهمیت دارد. (سجادی، ۱۳۹۱: ۳۴۴) سیاست خارجی پاکستان با توجه به فرصتها و امکانات مناسبی که در اختیار دارد و در زیر به آنها می‌پردازیم، همواره استراتژی پویا و تعیین‌کننده‌ای در برابر دگرگونیهای افغانستان داشته است:

- هماهنگی جریانهای مذهبی با دولت پاکستان؛
- شناخت کامل از نقاط استراتژیک افغانستان؛
- شناخت کامل از رهبران جهادی؛
- داشتن نقش محوری در مسائل افغانستان؛ (همان: ۳۴۸)

۷-۲. هدفهای اقتصادی پاکستان در افغانستان

هدفهای اقتصادی پاکستان در افغانستان، یکی از عوامل کارساز در سیاستگذاری خارجی پاکستان و نقش آن کشور در مداخلات، تنش‌آفرینی و بی‌ثباتی در افغانستان است. دستیابی به بازار آسیای میانه، و انتقال نفت و گاز این کشورها یکی از فاکتورهای مهم اقتصادی و اثرگذار در سیاست‌گذاری پاکستان شمرده می‌شود. به هر رو، از آنجا که ایجاد و شکل‌گیری یک حکومت هوادار پاکستان در کابل، منافع اقتصادی

این خط بین‌المللی به هرگونه ادعای جانب افغانی در مورد خودمختاری ارضی و یا نفوذ بر مردم شرق دیوراند نقطه پایان گذاشته است. پاکستان بمنابه دولت جانشین هند بریتانوی مالک کامل این منطقه و مردم آن می‌باشد، حق و مسئولیت یک دولت جانشین را بدوش دارد. افزون بر آن مسئله خودمختاری پشتونها در همه‌پرسی که بدین مناسبت در ۱۹۴۷ تحت نظارت بریتانیا در ایالت سرحد شمال غرب به راه افتاده بود، انجام یافته و در نتیجه ۹۹ فیصد (درصد) مردم به طرفداری اتحاد به پاکستان رأی دادند. علاوه‌تاً مردم مناطق قبایلی در جرگه قبایلی سال ۱۹۷۹ نیز رضایت خود را با اتحاد در چوکات پاکستان مورد تأکید قرار دادند.» (همان: ۶۱)

۷-۱. هدفهای سیاسی پاکستان در افغانستان

نوع نگاه پاکستان به افغانستان از آغاز شکل‌گیری آن کشور، آشکار است. افغانستان کشوری بوده است در کشاکش منافع پاکستان و هند، و از این‌رو سیاستهای پاکستان همیشه برای افغانستان خطرآفرین و ترسناک بوده است. نگاه پاکستان به افغانستان برپایه رقابت و دشمنی آن کشور با هند شکل می‌گیرد. دولت هند، درست مانند اتحاد جماهیر شوروی پیشین، از روی کار بودن یک دولت تندرو پشتون در کابل که نسبت به پاکستان ادعای مرزی داشته باشد یا دست‌کم بر سر گستره قبایل پشتون، پیوسته با آن کشور کشمکش داشته باشد، سود می‌برد. در برابر، پاکستان پیوسته در پی آن است که یک دولت تندرو اسلام‌گرای وابسته به اسلام‌آباد در کابل بر سر کار باشد (آریانفر، ۱۳۹۳: ۷۸) پاکستان در سایه دشمنی با هند، در پی ایجاد و تقویت گروههای تندرو اسلامی در افغانستان است و می‌کوشد با جلوگیری از پاگرفتن یک دولت تندرو ناسیونالیست پشتون در افغانستان، به هدفهای خود برسد.

دیدگاه نظامیان و سیاستمداران پاکستانی به افغانستان، دیدگاهی استراتژیک است که بیشتر در رویارویی سنتی هند و پاکستان ریشه دارد. پاکستان

امنیت و بقای خود یا برای ایستادگی در برابر هند، در رقابتهایی که هزینه‌های آنرا تنها مردمان افغانستان پرداخته‌اند، مداخله کرده و همواره بخش بزرگی از مشکل افغانستان بوده است. طالبان و گروههای تروریستی که در خاک پاکستان لانه‌های امن دارند و از سوی دستگاههای اطلاعاتی - نظامی پاکستان تجهیز می‌شوند، همواره بعنوان نیروی استراتژیک و جاده صافکن پاکستان به کار گرفته شده‌اند. طالبان پس از شکستشان در افغانستان و حضور نیروهای غربی در این کشور، به ابزار تازه‌ای برای تأمین هدفهای استراتژیک پاکستان تبدیل شده‌اند و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

در پاکستان، پاره‌ای از گروههای سیاسی، به جای پایان بخشیدن به بحران افغانستان و تقویت همگرایی منطقه‌ای با افغانستان، در پی ایجاد نوعی کنفدراسیون میان افغانستان و پاکستان یا سر کار آوردن یک دولت دست‌نشانده در افغانستان هستند که بتواند منافع استراتژیک پاکستان را تأمین کند. آنها پاگرفتن یک دولت با ثبات و فراگیر در افغانستان را با منافع استراتژیک خود ناسازگار می‌بینند و خطری بزرگ برای پاکستان می‌شمارند. نظریه پردازان اصلی و استراتژیستهای پاکستان از جمله نصرالله بابر و ژنرال حمید گل همواره در پی تشکیل کنفدراسیون افغانستان - پاکستان بوده‌اند. در ظاهر، پایه استراتژیک این طرح این است که می‌توان با ایجاد یک کشور بزرگ از یک سو در برابر هند بعنوان یک کشور همتراز ایستاد و از سوی دیگر، خاک افغانستان می‌تواند سکوی پرشی مناسب برای نفوذ پاکستان در آسیای میانه شود. (آریانفر، ۱۳۹۳: ۸۹)

با این همه، دخالت‌های سیاسی و نظامی پاکستان در افغانستان دارد. «دخالت ارتش پاکستان در بحران افغانستان تابع یک نگرش تاریخی - استراتژیک به افغانستان است. از دیدگاه نظامیان پاکستان، افغانستان به چند دلیل نقشی تعیین‌کننده در استراتژیهای پاکستان دارد:

نخست، از آن‌رو که پاکستان در برابر هند از ضعف

• برپایه گزارش وزارت امور خارجه هند درباره وضع اقتصادی افغانستان، «توسعه اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، کلید حل معضلات کلان در منطقه است.» از سوی دیگر، بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشور، دیدگاههای مایه گرفته از بنیادگرایی اسلامی را در میان توده مردمان تضعیف می‌کند و زمینه را برای شکوفایی و توسعه جامعه مدنی و دموکراسی فراهم می‌سازد. با این رویکرد استراتژیک، هند به یکی از مهمترین حامیان اقتصادی افغانستان تبدیل شده است. برپایه پژوهش انستیتو مطالعات بین‌المللی هند، «افغانستان بزرگترین رقم حمایت‌های هند را در جهان به دست می‌آورد.»

پاکستان در منطقه و آسیای میانه را تأمین خواهد کرد، موضع دیپلماتیک پاکستان در برابر طالبان از حمایت تا دخالت آشکار برای افزایش قدرت آنان تغییر می‌کند. (همان: ۳۴۲) از سویی، رشد و توسعه اقتصادی در افغانستان به افزایش آگاهی و پیشرفت فکری مردمان افغانستان انجامید و به حل و فصل بحرانهای منطقه‌ای و جهانی کمک می‌کند. برپایه گزارش وزارت امور خارجه هند درباره وضع اقتصادی افغانستان، «توسعه اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، کلید حل معضلات کلان در منطقه است.» از سوی دیگر، بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشور، دیدگاههای مایه گرفته از بنیادگرایی اسلامی را در میان توده مردمان تضعیف می‌کند و زمینه را برای شکوفایی و توسعه جامعه مدنی و دموکراسی فراهم می‌سازد. با این رویکرد استراتژیک، هند به یکی از مهمترین حامیان اقتصادی افغانستان تبدیل شده است. برپایه پژوهش انستیتو مطالعات بین‌المللی هند، «افغانستان بزرگترین رقم حمایت‌های هند را در جهان به دست می‌آورد.» (ستیز، ۱۳۹۲)

۳-۷. تاکتیک پاکستان و ژرفای استراتژیک آن

در افغانستان

پاکستان از هنگام تأسیس تا امروز به‌خاطر حفظ

گروههای تروریستی کمک خواهد کرد تا با هند مبارزه کنند. «آی.اس.آی کمک کرد تا گروههای تازه وارد و آموزش دیده مرکز «الدعوه والارشاد» در اردوگاه‌های آموزش ببینند و یک شاخه نظامی مرکز الدعوه والارشاد به نام «لشکر طیبه» به خشونت‌بارترین و مؤثرترین گروه تروریستی که باید با هند بجنگد مبدل شد.» (I.S.I) در دو جبهه هند و افغانستان درگیری بیشتر داشته است. در افغانستان از آغاز جهاد بدین سو I.S.I ریشه‌های ژرفی دوانیده و همه زمامداران در افغانستان از آن شکایت داشته‌اند؛ اما نتوانسته‌اند خود را از چنگ این سازمان سرطانی برهانند. باور بر این است که در رقابت میان هند و پاکستان، افغانستان به میدان بازی تبدیل شده است. هر دو کشور برای همسو کردن افغانستان با خود می‌کوشند. در کشمکشهای داخلی افغانستان، پاکستان از گروههای بنیادگرا و طالبان پشتیبانی و به آنها کمک کرده است و در برابر، تاجیکها، هزاره‌ها و ازبکها با کمک همسایگان و بویژه هند، در برابر طالبان جنگیده‌اند (رایدل، ۱۳۹۳:۱۳۱)

رقابت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک هند و پاکستان و بی‌بهره بودن پاکستان از عمق استراتژیک در برابر رقیب نیرومندش، در برهه‌های گوناگون از تاریخ کوتاه پاکستان، به بحرانهای چشمگیر در منطقه انجامیده است. پشتیبانی پاکستان از مجاهدین در دوران اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و نیز تلاش همیشگی پاکستان برای اعمال نفوذ بر دولت افغانستان و ایفای نقش کارساز در معادلات سیاسی این کشور، در چارچوب همین رقابت منطقه‌ای قابل تبیین است.

بهره سخن

این پژوهش با این پرسش اصلی که پاکستان چه نقشی در پانگرفتن دولت فراگیر در افغانستان پسا طالبان داشته است و با این فرضیه که «افغانستان عمق استراتژیک پاکستان است و پاکستان برای تأمین منافع استراتژیک و پاسداری از عمق استراتژیک خود در برابر هند، درگیری خود با افغانستان را در یک بازی

جغرافیایی و آنچه محافل نظامی آنرا «نداشتن عمق استراتژیک» می‌نامند، رنج می‌برد و استقرار یک دولت دست‌نشانده در کابل و اشغال غیررسمی این کشور، می‌تواند به رفع نسبی این ضعف کمک کند. دوم، موقع جغرافیایی پاکستان نشان می‌دهد که این کشور نه تنها در مرزهای آبی و دریایی، که در مرزهای زمینی نیز در برابر هند آسیب پذیر است و عمق استراتژیک و گستردگی زمینی ندارد. سوم، از دید نظامیان پاکستان، اشغال غیر رسمی افغانستان و استقرار یک دولت دست‌نشانده در کابل می‌تواند تا اندازه‌ای این کاستی را از میان ببرد و به ارتش پاکستان کمک کند که در یک جنگ احتمالی با هند، از وجود چنین دولتی در افغانستان بهره‌برداری کند. برسرهم، تشکیل یک دولت دست‌نشانده در کابل، افزایش عمق استراتژیک پاکستان در برابر هند و نیز حل مسأله پشتونستان، سه هدف عمده سیاسی و امنیتی پاکستان در برابر افغانستان است. به هر روی، این‌گونه سیاستهای بلندپروازانه، در درازمدت و در گام نخست بر اثر واکنش روسیه، هند و ایران، مایه گسترش تنشهای تباری و قومی در افغانستان و پاکستان خواهد شد. پیامدهای زنجیره‌ای این کار بسیار ترسناک است. روشن نیست پاکستان که در محاصره کشورهای نیرومندی از جمله سه قدرت هسته‌ای قرار خواهد گرفت، چگونه این بار را به دوش خواهد کشید؟ این‌گونه اتحاد استراتژیک، چه به صورت تشکیل کنفدراسیون یا استقرار یک دولت دست‌نشانده در افغانستان، از دید کارشناسان موقع استراتژیک پاکستان را لرزاتر خواهد کرد. زیرا رنگ باختن تدریجی‌های مذهبی و پانگیزی اندیشه‌های ناسیونالیستی در میان قبایل پشتون و بلوچ در دو دهه آینده، هنگامی که شمار پشتونها در کنفدراسیون کمابیش به پنجاه میلیون تن برسد، رویدادهای زنجیره‌ای بس خطرناکی پیش خواهد آمد که سیمای منطقه را از ریشه دگرگون می‌کند و تنشهای فراوان به همراه خواهد آورد. (همان: ۹۱) از سوی دیگر با درگیری هند و پاکستان، افغانستان به یک میدان بازی تبدیل می‌شود. تا آنجا که پاکستان و بویژه سازمان اطلاعات ارتش آن کشور (I.S.I) به ایجاد

آن‌رو که پاکستان نقاط استراتژیک اندکی در منطقه در برابر هند که آنرا دشمن دیرینه خود می‌شمارد دارد و نگران حمله هند به پاکستان است، در پی ایجاد یک افغانستان همسو با پاکستان زیر رهبری پاکستان است. پاکستان می‌کوشد با بهره‌گیری از گروه‌های تندرو اسلامی در افغانستان از درگیر شدن با این جبهه تازه قدرت که خواسته‌های تازه دارد جلوگیری کند. دیدگاه نظامیان و سیاستمداران پاکستانی به افغانستان یک دید استراتژیک است که بیشتر در رویارویی سنتی هند و پاکستان ریشه دارد. پاکستان که در یک جبهه با هند در رویارویی شدید است و در برابر آن سخت احساس ضعف می‌کند، به‌هیچ‌رو نمی‌خواهد جبهه دیگری در برابر آن در محور افغانستان گشوده شود و از دو سو، زیر فشار قرار گیرد. یک افغانستان ناتوان، به سادگی می‌تواند به «عمق استراتژیک» پاکستان تبدیل شود. به باور پاکستان، تا هنگامی که هند، خطر نظامی شمرده شود، «عمق استراتژیک» پاکستان در افغانستان، اهمیت خود را حفظ خواهد کرد. این امر - به هر قیمت که باشد - توجه پاکستان را به خود جلب می‌کند و زمینه مداخلات این کشور را در افغانستان، گسترش می‌دهد؛ زیرا درست مانند هند، منافع ملی و امنیت ملی پاکستان در منطقه وابستگی کامل به وضع افغانستان و نقش هند و پاکستان در آن دارد. گفتگوها در ۲۰۱۰ با فرماندهان فعال و پیشین طالبان نشان داد که I.S.I در سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ فعالانه بازگشت طالبان را ترغیب می‌کرده است و پس از آن به گستردگی از آموزشها و تلاشهای جنگی آنان در کوئته و دیگر جاها پشتیبانی کرده است. همچنین، پرویز مشرف به خبرنگار روزنامه گاردین اعتراف کرد که پاکستان پس از ۲۰۰۱ برای تضعیف حکومت افغانستان و جلوگیری از تشکیل دولت فراگیر در کابل از طالبان پشتیبانی کرده است. پس، در یک برداشت کلی می‌توان گفت که امنیت و بقای پاکستان در گرو ناامن بودن افغانستان است؛ بنابراین، با پشتیبانی از گروه‌های تندرو طالبان استراتژی امنیت‌زای خود را پیگیری می‌کند.

● در پاکستان، پاره‌ای از گروه‌های سیاسی، به جای پایان بخشیدن به بحران افغانستان و تقویت همگرایی منطقه‌ای با افغانستان، در پی ایجاد نوعی کنفدراسیون میان افغانستان و پاکستان یا سر کار آوردن یک دولت دست‌نشانده در افغانستان هستند که بتواند منافع استراتژیک پاکستان را تأمین کند.

نظریه پردازان اصلی و استراتژیست‌های پاکستان همواره در پی تشکیل کنفدراسیون افغانستان - پاکستان بوده‌اند. در ظاهر، پایه استراتژیک این طرح این است که می‌توان با ایجاد یک کشور بزرگ از یک سو در برابر هند بعنوان یک کشور هم‌تراز ایستاد و از سوی دیگر، خاک افغانستان می‌تواند سکوی پرشی مناسب برای نفوذ پاکستان در آسیای میانه شود.

بدهستان با هند، مدیریت می‌کند» آغاز شد. در این پژوهش به ریشه‌های منازعه میان افغانستان و پاکستان پرداختیم و یادآور شدیم که درگیری میان دو کشور بیشتر شکل تاریخی داشته است. همچنین گفتیم که پاکستان و افغانستان دو همسایه نزدیک هستند که با وجود اشتراکات فرهنگی و دینی، نزاع و کشمکش‌های بسیار با هم داشته‌اند.

پاکستان از هنگام جدا شدن از هند بریتانیا در ۱۹۴۷، در رقابتی ناسالم با افغانستان به سر می‌برد؛ گاهی این رقابتها به تنش و حتا به حمله نظامی به خاک کشور دیگر انجامیده است. این درگیریها و تنشها ریشه در اندیشه‌های دوران استعمار بریتانیا دارد که در ۱۸۹۳ با تصمیم نادرست امیر عبدالرحمن خان شکل گرفت. مدتی تصور می‌شد که ریشه همه بدبختیهای افغانستان مسئله خط دیوراند و پشتونستان است ولی درگذر زمان آشکار شد که موارد مهمتری مانند تلاش پاکستان برای حفظ عمق استراتژیک خود نیز در اوضاع نابسامان افغانستان دخالت دارد. پاکستان در پی ایجاد یک نقطه استراتژیک در منطقه است و این نقطه استراتژیک، افغانستان خواهد بود. از

راهکارهای پیشنهادی

چند راهکار برای کارگزاران سیاست خارجی افغانستان پیشنهاد می‌شود:

الف - چون پاکستان از روابط نیک و نزدیک افغانستان با دولت هند هراس دارد و همواره می‌کوشد این روابط را خدشه‌دار کند، کارگزاران سیاست خارجی افغانستان باید به پاکستان تفهیم کنند که خواستار ایجاد توازن در روابط با هند و پاکستان‌اند و از هیچ یک جانبداری نمی‌کنند و بدین سان افغانستان را از میدان رقابت میان هند و پاکستان بیرون بکشند و زمینه همکاری با هر دو کشور را فراهم کنند.

ب - به کارگیری استراتژی خردمندانه و کارا، دیپلماسی فعال و توانا برای ایجاد ظرفیتهای انسانی توانمند در نهادهای سیاست خارجی تا بتواند بازی را به سود افغانستان مدیریت کند و نیز چهره واقعی پاکستان را در منطقه و جهان به نمایش گذارد.

پ - به اقناع امریکا و دیگر متحدان غربی‌اش پردازد و زمینه عینی و عملی حمایت این کشورها از دولت افغانستان را فراهم کند زیرا اگر دولت افغانستان از پشتیبانی سازمان ملل برخوردار شود، پاکستان توان یک‌تازدی در امتداد خط دیوراند و نیز توانمندی رقابتی ناسالم با حریف دیرینه خود، هند را از دست می‌دهد و ناچار به راههای مسالمت‌آمیز روی می‌آورد.

ت - با در پیش گرفتن سیاستهای سنجیده، پاکستان را از رقابت نظامی به نوعی رقابت سیاسی وادارد. حضور پاکستان در پشت طالبان و پشتیبانی پنهانی آن کشور از این گروه بیشتر شده است و دولت افغانستان می‌تواند با مدیریت درست، از راه جامعه جهانی به پاکستان فشار آورد تا از پشتیبانی گروههای تروریستی دست بردارد.

ث - بهره‌گیری افغانستان از راههای مواصلاتی و ترانزیتی پاکستان برای انتقال کالاهای صادراتی خود به دیگر کشورها، اهرم فشاری در اختیار پاکستان قرار داده که گاه و بیگاه از آن برای فشار آوردن به افغانستان بهره می‌گیرد. از این‌رو دولتمردان افغانستان باید بکوشند راههای دیگری از خاک دیگر همسایگان برای این منظور بیابند.

منابع

- آریانفر، عزیز (۱۳۹۳): ریشه‌های ناکامی ملت‌سازی در افغانستان، بی‌جا: بی‌نا.
- ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل (۱۳۹۲): مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران: سمت.
- اندیشمند، محمد اکرام (۱۳۸۶): ما و پاکستان، کابل: نشر پیمان.
- حسینخانی، الهام (۱۳۹۱): «رویکرد پاکستان نسبت به طالبان محلی و طالبان افغانستان»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۱۹.
- رایدل، بروس (۱۳۹۳): هم‌آغوشی مرگبار (پاکستان، آمریکا و آینده جهانی)، ترجمه بهار مهر و تابش فروغ، کابل: امیری.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۱): جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، کابل: فرهنگ.
- ستیز، ملک (۱۳۹۲): «رقابتهای استراتژیک هند و پاکستان در افغانستان»، روزنامه هشت صبح، یکشنبه ۲۷ اسد (شهریور).
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۷۵): افغانستان در مسیر تاریخ، قم: عرفان.
- غوث، عبدالصمد (۱۳۷۸): سقوط افغانستان، پیشاور: بی‌نا.
- فیاض، محمد اسحق (۱۳۸۷): پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان، قم: معصومین (ع).
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸): اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱): نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست‌ویکم، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- مرشایمر، جان (۱۳۹۰): تراژدی سیاست قدرتهای بزرگ، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مژده، وحید (۱۳۸۲): افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تهران: نشر نی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸): تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- میلی، ویلیام (۱۳۷۷): افغانستان، طالبان و سیاست جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه.

- www.bokhdinews.af/political

- www.fa.wikipedia.org

- www.siasi.porsemani.ir

- www.8am.af

- Morgenthau, Hans J. and Kenneth W. Thompson (1951); *International law and relations*, Knopf.